

انتقاد اجتماعی در دیوان ناصر خسرو قبادیانی

«اشخاص و طبقات اجتماعی»

دکتر احمد ذاکری^۱

سید ابوالفضل معصومی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۵

چکیده

به نام «خداوندی که در وحدت قدیم ست از همه اشیا» (ناصر خسرو، دیوان، ۱/۱) ناصر خسرو قبادیانی یکی از چهره‌های درخشان ادبی و علمی قرن پنجم ایران است که خلاف رسم زمانه‌اش عوض مدیحه سرایی سلاطین و امرا و خوشباشی و کامجویی، اشعار و افکارش را با تمسک به آیات قرآن، احادیث، راه و روش ائمه به ویژه حضرت علی (ع) و خلفای فاطمی درگرو تمجید و تجلیل از حق، کسب فضیلت، دانش، ستیزه و انتقاد علیه مفسد و زشت کاری‌های اجتماعی زمانه، زهد مثبت و ستیهنده قرار می‌دهد.

او خواستار جامعه‌ای است پاک و منزّه یا به تعبیری «آرمان شهری» که دور از مفسد اجتماعی باشد و معتقد است که چنین جامعه‌ای جز زیر سیطره‌ی «دین حق» تحت لوای مذهب اسماعیلی به وجود نمی‌آید، غزل و مدیحه‌ی سلاطین را گزافه می‌شمارد و از شاعرانی که از عشق و می و مطرب سخن می‌گویند، بیزاری می‌جوید.

بر همین اساس توجّه این مقاله به «انتقاد ناصر خسرو به اشخاص و طبقات اجتماعی در دیوان اشعارش» از مخالفان چه خواص و چه عوام معطوف شده است.

او اشخاص و طبقات حاکم زمانه‌اش از جمله: «ناصبیان، فقها، علما، واعظان و خطیبان، خلفا، امیران خراسان، حاکمان و ستمکاران، سلاطین و شاهان، چاکران و وابستگان قدرت، شعر فروشان و اهل غزل، فریفتگان دنیا و زمان، اهل هوا و هوس، افراد جاهل و عوام، طمع کاران و اهل آز، ریاکاران و چاپلوسان، خراسان و خراسانیان» را مورد انتقاد قرار داده است.

کلید واژگان: اسماعیلی، ناصبی، خلفا، فقها، سلاطین، شاعران مدّاح.

۱ - دانشیار و عضو هیأت علمی و عضو هیأت علمی دانش آموخته رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ahmadzakeri94@gmail.com

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

«مقدمه»

چاکرنان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد
 زهد و عدالت سفال گشت و حجر جهل و سفه زرّ و درّ مکنون شد
 (ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح استاتید؛ مینوی و محقق، ۱۳۸۷: ۶/۳۷ و ۷)

ناصر خسرو قبادیانی، حکیم و شاعر مکتبی و خردگرای قرن پنجم، معروف به ناصر، ملقب به "حجت" سرحلقه‌ی منتقدان اجتماعی، فیلسوف و جهانگرد، صاحب سبک، لفظ و اندیشه را در خدمت مبارزه و عقیده‌اش درآورده و در شعر و نویسندگی تحوّلی عظیم ایجاد نموده است و به کلی قصیده را در خدمت خرد و فکر اخلاقی و اجتماعی و راستای اندیشه‌ی مکتبی قرار داده است.

یکی از امتیازات او نسبت به شاعران هم ردیف و هم عصرش، این است که او مبلغ مذهب «اسماعیلیه» (۱) بود و این اعتقاد او موجب می‌گردید که او آن چه می‌گفت و می‌نوشت، همان چیزی باشد که به آن اعتقاد داشته است. (محقق، سی قصیده، ۸: ۱۳۷۳)

ناصرخسرو مفاسد و زشت کاری‌های اجتماعی زمانه‌ی خود را به خوبی درک کرد و یک تنه زبان به اعتراض و خرده گیری گشود و همین موجب شد که نتواند در شهر و دیار خویش بماند و در پایان عمر با دلی پر از اندوه درّه‌ی یمگان را برای خود ملجأ و مأوا گزیند تا از شرّ مردمان فرومایه و دیو سیرت در امان باشد؛ او به اصطلاح جنگ سردی را در پیش گرفت و با موعظه و نصیحت و بدگویی از خلفا و دست نشانده‌گان آنان و برملا ساختن زشت کاری‌های امرا و فقهای زمان خود، کاخ روحانیت و معنویت آنان را بی پایه جلوه داد. (محقق، پانزده قصیده، ۱۳۴۰: مقدمه، ص ۳)

چنان که گوید:

نعلین و ردای تو دام دیوست نزدیک من آن نعل یا ردا نیست
 (ناصرخسرو: ۳۸/۵۱)

هوس، ریاکاران، اهل خراسان و....

- انتقاد به مذاهب و فرقه‌هایی همچون: اشعری و معتزلی، اهل حدیث، اهل قیاس و رأی، اهل تنزیل (ظاهری)، حروری، دهری، زردشتی، شافعی و مالکی، صابئین، طباعی، کرامی، کیال و مرجئه و....

- انتقاد به عناصر طبیعی همچون: دنیا(جهان)، فلک، دهر(روزگار)، گیتی، گنبد و.... در این مقاله، فقط به بخش «انتقاد به اشخاص و طبقات مختلف» پرداخته و به جهت اختصار، کمترین شاهد مثال ذکر گردیده است، امید است، با وجود نواقص احتمالی، نظر خوانندگان گرانمایه و فاضل را جلب نماید. لازم به ذکر است که ملاک ارجاع در شواهد شعری «دیوان ناصر خسرو، تصحیح استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق» می‌باشد که در درون نوشت تحقیق «ناصر خسرو» ذکر شده است.

همچنین شماره‌ی قصاید در طرف راست ممیز و شماره‌ی ابیات در طرف چپ ممیز آورده شده است.

«انتقاد به ناصبیان»

رافضیم سوی تو و تو سوی من ناصبئی نیست جای تنگ دلی
(ناصر خسرو: ۱۳۵ / ۲۳)

ناصری: «گروهی یا کسانی که علی بن ابیطالب (ع) را دشمن می‌دارند». (ناظم الاطبا و لغت نامه‌ی دهخدا) و (احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۳ و ۴)، ناصب: اهل نصب، بر پای دارنده، قائم کننده. (ناظم الاطبا)، دشمن دارنده. (آندراج) و «لقبی است که شیعیان به اهل تسنن که دشمنی حضرت علی (ع) را در دل داشتند، می‌دادند و در برابر آن اهل تسنن، شیعیان را رافضی

است که آنان از علم تهی هستند و چیزی جز قیل و قال در خود ندارند:

ای بسر برده خیره عمر طویل همه بر قال قال و گفتن قیل...
چون بود بر حرام وقف تنت یا بود بر هجا زیانت سییل...
(همان، ۵۵ / ۱ و ۳۵)

او در جایی علمای اهل حیل و رخصت را همچون فقها که با توسل به حیل‌های شرعی و فقهی، احکام را قابل انعطاف و به نفع خصمانی که کیسه‌ی رشوت را باز می‌نمایند، به انتقاد می‌گیرد و آنها را وزیر ابلیس و همچون چارپایانی تصور می‌کند که پیوسته جهت رسیدن به منصب مانند عصا بر درگاه سلاطین ایستاده اند:

ای حیل سازان جهلای علما نام کز حیل مر ابلیس را وزرایید
چون خصم سر کیسه‌ی رشوت بگشاید در وقت شما بند شریعت بگشایید...
اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان مانند عصا مانده شب و روز به پایید...
فوج علما فرقت اولاد رسولند و امروز شما دشمن و ضدّ علمایید...
(همان، ۲۱۳ / ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲)

ناصر به علمایی که بر مبنای نفاق و دو رویی آن چه را که وعظ می‌کنند، به کار نمی‌بندند، می‌تازد و علمایی را که تصویر و دور نمایی ساده لوحانه از بهشت در برابر مردم ترسیم می‌سازند، به باد انتقاد می‌گیرد:

وانت گوید: «بر سر هفتم فلک جوی آب و باغ و ناژ و عرعر است...
گر بهشتی تشنه باشد روز حشر او بهشتی نیست بل خود کافر است
(ناصر خسرو: ۱۶ / ۲۰ و ۴۰)

بدین ترتیب او در مواردی معاد جسمانی را منکر می‌شود که با زبانی زنده از نعمت‌های بهشتی یاد می‌کند و در این موارد دچار تناقض گویی شده است که گاهی

همی تازی به مجلسها که من تازی نکو دانم
ز بهر علم فرقانست عزیز، ای بی خرد، تازی
خزینهی علم فرقانست، اگر نه بر هوایی تو
که بردت پس هوازی ۵ جز هوا، زی شعر اهوازی ۶؟

(همان، ۵۷ / ۱۸ و ۱۹)

در جای دیگر گوید:

ای گشته سوار جلد بر تازی خر پیش سوار علم چون تازی؟
تازیت ز بهر علم و دین باشد بی علم یکیست رازی و تازی
(همان، ۱۸۷ / ۱ و ۲)

در انتقاد به زهد فروشان که دارای مال و دارایی بسیار هستند و پیوسته مثل اسبی
بر درگاه امیران می‌دوند، گوید:

ای زهد فروشنده، تو از قال و مقالی با مرکب و با ضیعت و با سندس ۷ و قالی
گر زهد همی جویی، چندین به در میر چون می‌دوی‌ای بیهده چون اسب دوالی؟
(همان، ۲۱ / ۵ و ۶)

با لحن ناشایست خطاب به زهد فروش گوید:

یک چند چو گاو مانده از کار شد زهد فروش و پارسایی...
جاهل نرسد به پارسایی بیهوده خَلّه ۸ چرا درایی؟
(همان ۱۲۲ / ۲۶ و ۲۸)

«انتقاد به خلفا»

ناصر همه‌ی بدبختی‌ها و مشکلات خود و خراسان را ریشه در حکومت سر
سپرده‌ی سلجوقی و حکمرانان خراسان که سنتی مذهب بودند و از خلفای عبّاسی
بغداد دستور می‌گرفتند، می‌داند، و در اشعار خود خلفای عبّاسی را «دیو و فرعون»

البته ابومسلم پاداش خود را از خلیفه‌ی خونخوار (منصور) دریافت کرد و نفرین ناصر پیشاپیش مستجاب شد، چرا که منصور در سال ۱۳۷ هجری آن قهرمان بزرگ ایرانی را به وضع فجیع و نامردانه به قتل رسانده بود. (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ۱۳۳۸: ۳۰)

ناصر در این مورد گوید:

هر زمان بتر شود حال رمه چو بُودش از گرسنه گران رعای
 گر بخواهد ایزد از عباسیان کشتگان آل احمد را دیات
 وای بومسلم که مر سفّاح را او برون آورد از آن بی در کلات
 (دیوان، ۱۵۳ / ۲۱ تا ۲۳)

«انتقاد به امیران خراسان»

امیران و ترکان سلجوقی که بر خراسان تسلط یافته بودند، از هیچ تجاوز و تعدی نسبت به مردم دریغ نداشتند و خویشتن را چاکر درگاه خلیفه‌ی عباسی ساخته و مأموران آن بارگاه معرفی کردند و مانند غزنویان، رافضیان و باطنیان را قلع و قمع می‌کردند. (دشتی، تصویری از ناصر خسرو، ۱۳۷۹: ۱۱۸)

ناصر خسرو در ابیات فراوانی، امیران خراسان را صفات گرگ و شیطان بودن را می‌دهد: گرگی تونه میر خراسان را سلطان نبود چنین، تو شیطانی
 دیواست سپاه تو یکی لیکن تا ظن نبری که تو سلیمانی.
 (ناصر خسرو: ۲۸ / ۳۹ و ۴۰)

گرگ مال و ضیاع تو نخورد گرگ صعّب تو میر و بندار ست
 (ناصر خسرو: ۱۳۴ / ۲۵)

او از این که ناقصان زمانه به امیری می‌رسند و سادات و بزرگان ایرانی، به چاکری آنها تن در می‌دهند، بر می‌آشوبد و می‌گوید:

چاکر قفچاق ۱۱ شد شریف زد دل حَرّه او پیشکار خاتون شد

لاجرم ار ناقصان امیر شدند فضل بنقصان و نقص افزون شد...

(همان، ۳۷/ ۲۳ و ۲۴)

در بیتی امیر خراسان را که به مقام و قدرت خود می‌بالد، از مرگ می‌هراساند:

ای میر اجل، چون اجل آیدت بمیری هر چند که با عزّ و جلالی و جمالی.

(همان، ۲۱ / ۱۵)

«انتقاد به امیران ترک»

استیلای ترکمانان سلجوقی که خراسان را عرصه‌ی خرابی و ناامنی کرده بود، نکت و بی‌نوایی خراسان در نظر ناصر خسرو بسیار درد ناک بود، مثنی تگین و طغان که پیش از آن بندگان و فرومایگان بودند و این روزها خراسان را سخت در بند حشمت و جلال دروغین خویش داشته بودند و همین‌ها خراسان را کاویدند و زیر و رو کردند و اهل ذوق و حکمت را بی‌برگ و آواره کردند، برای او بسیار گران می‌آمد. (زرین کوب، با کاروان حلّه، ۱۳۷۹: ۹۴)

او ترکان و امرا و سلاطین سلجوقی را با عناوین و القابی چون «ینال، تگین، طغان، طوغان، پیغو ۱۲، تاش، خان، خاتون و سلطان» می‌نامد. (تقی زاده، مقدمه دیوان ناصر خسرو، ۱۳۰۷: ۲۰)

در جایی از دیوانش امرای ترک (تگین، تاش و طوغان) را که حتی بر تن خود مسلط نیستند و می‌خواهند که ستم و تسلط خود را بر مردم روا دارند، سرزنش می‌کند:

خداوندی نیابد هیچ طاغی در جهان گر چه

خداوندش همی خواند تگین و تاش و طوغان...

به مسجد خواندت مؤذن چو گرگی زان فرو لیکن

دوی چون گرگ یونان گر به گرگان خواندت سلطان

(ناصر خسرو: ۱۳۶ / ۳۱ و ۴۳)

«انتقاد به حاکمان و ستمکاران»

ناصرخسرو به واسطه‌ی جور و ظلم دستگاه حاکم، امرا و ستمکاران که با تکیه بر قدرت به چپاول مردم می‌پردازند، به ستوه می‌آید و در دیوان بارها به انتقاد آنان می‌پردازد:

بر ره، غولان نشسته‌اند، حذر کن باز نهاده دهانها چو حواصل ۱۳
دشمن عدلند و ضد حکمت اگر چند یکسره امروز حاکمند و معدّل.
(همان، ۶۱ / ۳۱ و ۳۲)

او حاکمان ریاکار را که در پنهان به اعمال فاسدانه می‌پردازند و کمترین آن رشوه خواری است، این گونه سرزنش می‌کند:

حاکم در خلوت خوبان به روز نیمه شبان محتسب اندر شراب
خون حسین آن بچشد در صبح وین بخورد ز اشتر صالح کباب
(همان، ۶۳ / ۲۵ و ۲۶)

آنان در دزدی و سرقت، حتی از اموال مسجد هم نمی‌گذرند:

حاکم به چراغ در بس از مستی از دَبَّهٔ مزگت افکند روغن...
(همان، ۱۵۵ / ۲۲)

در خطاب به ستمکاران زمانه که دست تجاوز به مال مردم، بیوگان و یتیمان روا می‌دارند، گوید:

چند ربودی و ربائی هنوز توشه در این ره ز فلان و فلان؟
باک نداری که در این ره به زرق که بفروشی بدّل زعفران
(ناصرخسرو: ۷ / ۲۴ و ۲۵)

جور بر بیوه و یتیم خود مکن ای ستمگر بر زن و بیوه و یتیم
(همان، ۸۹ / ۲۹)

سپس ناحق کنندگان را به عقاب اعمالشان تهدید می‌کند:

مرغ درویش بی گناه مگیر که بگیرد ترا عُقابِ عِقاب
(همان، ۱۳ / ۳۰)

غارت مال دیگران را همچون رفتار سگان و گرگان بر سر مردار ترسیم می‌کند:
همچو گرگان ربودنت پیشه ست نسبتی داری از کلاب و ذئاب
(همان، ۱۳ / ۳۳)

که یادآور: «أَحْرَصُ مِنْ كَلْبِ عَلِيٍّ جِيفَةً» می‌باشد. (ثعالبی، التمثیل والمحاضرۀ،
ص ۳۵۵ به نقل از محقق، شرح بزرگ ناصر خسرو: ۱۴۲)

و هم چنین یاد آور حدیث «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ» است.
(فروزانفر، احادیث مثنوی، ۱۳۳۴: ۲۱۶)

و به غداران ضعیف کش طعنه می‌زند:
در معده ت بر جان تو لعنت کند امشب نانی که به قهر از دگری بستده‌ای دوش
(ناصرخسرو: ۱۹۵ / ۲۳)

«انتقاد به سلاطین و شاهان»

غالب سلاطین و خاندان حکومتی در این دوره از مردمی دیو خوی و پست
و ستمکاره بودند؛ مثلاً، سلطان سنجر در تاریخ کارهای وحشیانه می‌کرد و از جمله
اعمال او، رفتارهایی که با غلامان خاصه‌ی خود می‌کرد و بعد از تمتع از آنان، ایشان را
به شکل‌های فجیع از میان می‌برد. (صفار، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲: ۱۲۳)

ناصرخسرو مجالس عیش و عشرت سلطان و مهمانی امرای ترک به میزبانی آنان
را این گونه به تصویر می‌کشد:

یک فوج قوی لاجرم بر آن مرز از لشکر یاجوج مرزبانست

بندگی چگونه می‌خواهید به جاه و منصب برسید، سرانجام آنان را از مرگ می‌هراساند:
و جاه چه جویی به چاکری ز امیر؟ چگونه باشد با چاکریت جاه و محل؟...
روا بود که به میراجل تو پشت اگر امیر اجل باز دارد از تو اجل
ترا به درگه میراجل که بُرد؟ طمع اگر طمع نبود خود توی امیر اجل
وگر اجل به امیر اجل نیز رسد چرا کنی، تو بغا، دست پیش او به بغل؟...
(همان، ۸۸/ ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)

«انتقاد به شعر فروشان و اهل غزل»

آن چه مسلم است تا قبل از انقلاب (تحول روحی) ناصر خسرو مطابق رسم شاعران عهد از عیش و نوش مادّی و از شرایط دربار سلاطین برخوردار بود ولی پس از تحول، او را از سخنان سخیف شست و به کلی شعر خود را در خدمت عقیده درآورد.
ناصر چنان سرگرم افکار و معتقدات سیاسی دینی خویش است که عاشق پیشگی و توجه به غزل را به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد و با تفاخر می‌گوید: (دشتی، تصویری از ناصر خسرو، ۱۳۷۹: ۶۶)
نظم نگیرد به دلم در، غزل راه نیابد به دلم در غزال
(ناصر خسرو: ۱۶۵ / ۱۱)

وی نمی‌تواند نفرت و بیزاری خود را از تمایل این شاعران به فروختن هنر و روح خود در ازای چنین متاع‌های ناپایدار و زودگذر دنیوی، پنهان دارد و می‌گوید، حکیم واقعی هرگز چنین کاری نمی‌کند: (بدره ای، ناصر خسرو، لعل بدخشان، ۱۳۸۰: ۲۹۹)
حکیم آنست که از شاه نندیشد، نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید
(ناصر خسرو: ۱۹ / ۲۰)

در قصیده‌ای به طور مستقیم این گونه شاعران را سرزنش می‌کند:

مسلماً ناصر اشاره‌ای به آیه‌ی «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ» دارد. (قرآن، آل عمران/ ۱۸۵)
سپس به آنان گوید:

به چه ماند جهان مگر به سراب سپس او تو چون دوی به شتاب؟...

(ناصر خسرو: ۱۳ / ۱)

او در ابیاتی اعتقاد دارد که در هر صورت سرانجام بازنده انسان است و از مال و خواسته‌ی دنیایی چیزی بر جا نخواهد ماند:

از اهل ملک در این خیمه کبود که بود که ملک ازو نربود این بلند چرخ کبود؟
هر آنکه بر طلب مال، عمر مایه گرفت چو روزگار برآمد نه مایه ماند و نه سود

(همان، ۱۵ / ۱ و ۲)

سپس در قصیده‌ای اسیران دام دنیایی را با زبانی گزنده این گونه مخاطب قرار می‌دهد:

در دام به دانه مباش مشغول دانه‌ی تو چه چیز است جز می و جام؟
خور خوار شده ستی چو مرغ لیکن ناچاره پشیمان شوی به فرجام...
غرّه چه شده ستی به عمر فانی مشتتاب به کار و ز دیگ ماشام

(همان، ۳۲ / ۲ و ۳ و ۴۲)

در جایی اشعار خود را همچون تعویذی می‌داند که انسان فریفته‌ی دنیا با توسل به آن می‌تواند از چنگال وابستگی رهایی یابد، در انتها دنیا طلب را به استغفار توصیه می‌نماید:

نگر تات نفریید این دیو دنیا حذر دار از این دیو، هان‌ای پسر هان
از این دیو تعویذ کن خویشان را سخن‌های صاحب جزیره‌ی خراسان...
به چنگال و دندان جهان را گرفتی ولیکن شدت کند چنگال و دندان
کنون زانکه کردی و خوردی، به توبه همی کن ستغفار و می‌خور پشیمان

(ناصر خسرو: ۳ / ۷۵ و ۷۶ و ۷۸ و ۷۹)

«انتقاد به اهل هوا و هوس»

او با تمسک به تعلیمات شیعی و دینی، غافلین و اهل فساد را از حسابرسی روز قیامت می‌هراساند:

کارهای چپ و بلایه مکن که به دست چپت دهند کتاب
(همان: ۱۳ / ۳۶)

که به آیه‌ی: «وَ اَمَّا مَنْ اُتِيَ كِتَابُهُ بِشَمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيَهٗ» (و اما آن کس که کتاب عملش را به دست چپ دهند با کمال شرمندگی و اندوه گوید: ای کاش نامه مرا به من نمی‌دادند). (قرآن، حاقه / ۲۵) اشاره دارد.

در گشایش و رهایش اشاره می‌کند: «فرشته را بر طاعت ثواب نیست و ستور را بر معصیت عقاب نیست و مردم که منزلت او میان این دو منزل است او را بر طاعت ثواب است و در معصیت عقاب». (ناصرخسرو، گشایش و رهایش، ۱۳۶۳: ۱۲۲) او به انسان‌هایی که فقط به خور و خواب فکر می‌کنند، می‌گوید:

کار کردی و خورد، چون خر خویش پس ترا هوش و عقل چه بکارست
(ناصرخسرو: ۱۳۴ / ۱۷)

در جایی با زبان گزنده گناه کاران و اهل هوا و هوس را در خور پالان می‌داند و می‌گوید:

به راه معصیت در گر ز میرانی و سرهنگان
به راه طاعت اندر چون ز کورانی و از کران
اگر چون خر به خور مشغولی و طاعت نمی‌داری
قبا بفکن که در خورتر ترا از صد قبا پالان

(همان: ۱۳۶ / ۲۶ و ۲۷)

در جایی خواب و خور را کار چارپایان می‌داند و می‌گوید:

مشغول تن مباش کزو حاصل نایدت چیز چیز همه وارونی
 از حلق چون گذشت شود یکسان بانان خشک قلیه هارونی
 کار خراست خواب و خورای نادان پس خر توی اگر تو همیدونی
 (همان، ۱۸۱ / ۲۴ و ۲۵ و ۳۰)

در مطلع قصیده‌ای به ندیم باده و جام که عمری را به غفلت سپری می‌کند، می‌تازد:
 ای آنکه ندیم باده و جامی تا عمر مگر برین بفرجامی.....
 قد الفیت لام شد، بنگر، منگر چندین به زلفک لامی
 (همان، ۱۸ / ۱ و ۱۰)

در بیتی دیگر به اهل می و باده، این گونه می‌تازد:
 گلشن عقلست مغز تو مکن، ای پور، گلشن او را به دود خمر چو گلخن
 (همان، ۷۸ / ۴۲)

«انتقاد به افراد جاهل و عوام»

او رهایش مردم را به دانش می‌داند و راه پذیرش دانش را دل انسان می‌داند و بکار بستن دانش را بدن. (ناصر خسرو، گشایش و رهایش، ۱۳۶۳: ۱۰۸) در جای دیگر می‌گوید: «پس جاهل را به علم رسانیدن بزرگ تر عدلست، از بهر آنک جهل ستمی ظاهر است و...» (ناصر خسرو، جامع الحکمتین، ۱۳۶۳: ۸).

او در بیتی جهل را مرگ و دانش را به زندگی مانند می‌کند و پیوسته در اشعارش با جهل می‌ستیزد:

مرگ جهل است و زندگی دانش مرده نادان و زنده دانایان
 (ناصر خسرو: ۱۱۱ / ۳۵)

اعتقاد دارد که جهالت پارسایی نمی‌آورد و می‌گوید:

«انتقاد به طمع کاران و اهل آز»

ناصر خسرو در وجه دین گوید: «نادان از اندوه زیان مال و معصیت و رنج و آز دنیا هلاک همی شود». (ناصرخسرو، وجه دین، : ۳۴) در قصیده‌ای اشاره می‌کند که آز و حرص اهل خرد و دانش را به فرومایگی می‌کشاند تا آنجا که برای رسیدن به جاه و مال و منصب بر درگاه سلاطین چون عصایی می‌ایستند و کمر بندگی دو تا می‌کنند:

ای رهی و بنده‌ی آز و نیاز بوده به نادانی هفتاد سال
 یک ره از این بندگی آزاد شو ای خر بدبخت، برآی از جوال...
 دست طمع کرده میان ترا پیش شه و میر دو تا چون دوال
 سیل طمع برد ترا آب روی پای طمع کوفت ترا فرق و یال...
 کم خورو مفروش به نان آب روی سنگ خور از ننگ و سفال سکال
 (ناصرخسرو: ۱۶۵ / ۳۶ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۲)

او در بیتی حرص و طمع را چون سگی همانند می‌کند که انسان را می‌درد:

چون بینی که می‌بدرندت طمع و حرص و خوی بد چو کلاب
 (همان، ۱۳ / ۱۱)

در جایی آز را به عقابی که با چنگ و منقار تیز به همه چیز حمله ور می‌شود، تشبیه می‌کند، سپس صحنه پیکار سگان بر سر لاشه مردار را این چنین ترسیم می‌کند، که یادآور: «أحرصُ من كلبِ علی جیفه» می‌باشد. (ثعالبی، التمثیل والمحاضرة، به نقل از شرح بزرگ: ۱۴۲)

حذر دار از عقاب آز زیـرا که پر زهر آب دارد چنگ و منقار
 اگر با سگ نخواهی جُست پرخاش طمع بگسل ز خون و گوشت مردار
 (دیوان: ۹ / ۴۴ و ۴۵)

در ابیاتی دیگر طمع را به ماری گزنده تشبیه می‌نماید:

(همان: ۱۶۰ / ۱۶ و ۱۷)

سپس در خطاب به زهد فروشان ریا کار که ظاهراً در طاعت‌اند ولی حواسشان به
میخانه است، می‌گوید:

بس بگردانی روی گهی سوی مسجد سوی خرابات همچو تیر نشانه
دیو بخندد به تو چو تو بنشینی روی به محراب و دل به سوی چمانه
(همان: ۱۸۲ / ۱۳ و ۱۴)

در انتقاد به صوفیان ریاکار گوید:

فوطه ۱۵ پویشی تا عامه گفت شاید بودن کاین صوفیستی
گرت به فوطه شرفی نوشدی فوطه فروش تو بهشتیستی
(همان، ۱۱۵ / ۲۵ و ۲۶)

افراد متظاهر را به ریا کاری با خداوند محکوم می‌کند:

با خداوند زبانت به خلاف دل تست
با خداوند جهان نیز ترا روی و ریاست

(همان، ۱۰ / ۲۱)

در جای دیگر گوید:

به فعل و قول زبان یک نهاد باش و مباش به دل خلاف زبان چون پیشیز زر اندود
(همان، ۱۵ / ۸)

«انتقاد به مردم خراسان و خراسان»

شاعر برای از دست شدن زادگاهش - خراسان - که نه تنها در چنگال روحانیون
فاسد گرفتار است، بلکه اینک زیر حکم مشتکی مهاجم بی خان و مان و بی فرهنگ
است، گله و شکایت دارد و مردم خراسان را از صغیر و کبیر و امیر و وزیر به باد انتقاد

(همان، ۳۷ / ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲)

در بیتی خاک خراسان را دیوستان ترسیم می‌کند:

دیوستان شد زمین و خاک خراسان زانکه همی ز ابر جهل بارد ژاله

(همان، ۱۹۷ / ۲۸)

مؤخره

ناصر خسرو در دوره‌ای قدم در مسیر پر مخاطره‌ی ترویج مذهب اسماعیلی بر می‌دارد که شدیداً از سوی خلیفه‌ی بغداد و سلاطین و امرای خراسان و بلخ مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد و از طرفی، محکمه‌ی شرع را محلّی برای اخذ رشوه و فساد می‌بیند که برای رسیدن به مال و جاه و برخورداری از منافع دنیوی از هیچ فساد و تباهی کوتاهی نمی‌کنند.

با چنین شرایطی تلخ و ناگوار، او با شهامت و مناعتی که دارد، با عقیده‌ای استوار و قاطع و تعصب بر مذهب اسماعیلی، با چهره‌ای عبوس و پرخاشگر نسبت به اشخاص و طبقات مختلف اجتماع و وابستگان قدرت و دنیا و مافیها زبان انتقاد را می‌گشاید و قلم را از تربیت علمی و دینی سرشار می‌سازد و با تراوش قلمش به سوی نیروهای ستم و دو رو نشانه می‌رود.

ناصر در راه مبارزه مانند سایر اسماعیلیان بیشتر به مذهب معتزله تمایل داشته است تا اشاعره، به همین جهت یک بعد وسیعی از انتقادات او به ناصبیان و اهل تسنن و خردستیزان زمانه (اشعریان) بود. در مسئله‌ی جبر و اختیار مانند سایر فرق شیعه در بسیاری از مسائل معتقد به امر بین الامرین است *

در حقیقت جنبش و دعوت اسماعیلی به صورت انقلابی اعتراضی و اجتماعی علیه عباسیان و نظام حکومتی آنان که تحت لوای حکومت سلجوقی بر گرده‌ی مردم خراسان فرود می‌آمد، تشکیل می‌شد.

پی نوشت

اسماعیلیان: نام جماعت و فرقه‌ای از تشیع که بعد از شیعیان دوازده امامی دومین جماعت بزرگ مسلمانان شیعی را تشکیل می‌دهند؛ اینان پس از امام جعفر صادق (ع) فرزند ارشد او - اسماعیل - را امام می‌دانند، نام دیگر این فرقه: باطنیان، فاطمیان و... است.

ششتری: دیبای منسوب به شوشتر، از شهرهای خوزستان.

بھائی: نوعی پارچه است.

حیلت و رخصت: فقها برای آنکه احکام را قابل انعطاف سازند، متوسل به حیل‌های فقهی می‌شدند که در فقه ابو حنیفه بیشتر به چشم می‌خورد.

هوازی: ناگاه

اهوازی: مقصود ابونواس حسن بن هانی اهوازی؛ چون بیشتر اشعارش در باره غلام بارگی و امور لھو و لعب بوده است، مورد نفرت ناصر خسرو واقع شد..

سندس: پارچه ابریشمی زربفت

خَلَه: چوبی که با آن کشتی را رانند، پاروی قایق رانی

جرم: نام شهری در بدخشان که مقبره ناصر خسرو در آنجا است.

براز: نام منطقه‌ای در بدخشان.

قفچاق: ناصر خسرو قوم سلاجقه را می‌نامید، هر یک از افراد قوم قفچاق.

پیغو: نام پادشاهان خلخ.

حواصل: غم خورک، مرغی شبیه لک لک.

طرفی: کشک سیاه، به ترکی قراقروت گویند.

فوطه: جامه‌ی نگارین که از هند آرند، لنگ (جامه‌ی نادوخته).

